

مارك آلن آیا مردم از شعر گریزانند؟

« جایزه ادبی نوبل » امسال به « سن ژون پرس » شاعر فرانسوی داده شد . این مقاله مدت کمی قبل از تعیین جایزه مزبور به مناسبت انتشار آخرین دیوان شعر او به نام Chronique در هفته نامه « هنرها » ، چاپ پاریس منتشر شده است .

دو دیوان شعر انتشار می یابد، یکی سرشار از شعرهای ژرف و عالی است و دیگری پر از شعرهای ست و بی ارزش . شاعر اول را کسی نمی شناسد ، یکی که نامی از او شنیده است و وی را سیاست پیشه می داند ، دیگری نام او را به جای اسم کتابش می گیرد . گناه چنین شاعری آنست که جز به اندیشه خود به چیزی نپرداخته است ، با مقامی بستگی ندارد ، رنگ سوخته چهره اش از آشنائی بیایی با آفتاب و باد و باران حکایت می کند ، چین های پیشانی او نشانه هایی از دود چراغ دارد و پس از نیم قرن شاعری در فرانسه تنها ده هزار خواننده یافته است . نامزد جایزه « نوبل » ما ، با همه تبوغ خود ، بیش از این خواننده ندارد .

شاعر دوم غزل سرای بی مایه ای است که گفته هایش را از این پیش هم شنیده ایم . نماینده هیأت هایی از اجتماع است که تهی از اندیشه اند . سخت مشهور است . از شهرت خویش بسیار به خود می بالد . او را تحسین می کنند و کتابش ، آیات مقدس عاشقان ظاهر بین و دوست شب و روز هشتصد هزار فرانسوی است .

شاعران همچنان می سرایند و دیوان ها انتشار می یابد . اما برای که ؟ میزان انتشار کتابهای « پرور » یا « ژرالدی » (که آثارشان بیشتر صبغه اجتماعی دارد تا ادبی) نباید موجب فریب ما شود و حقیقت را پوشیده دارد : شاعران بزرگ ما دیگر خواننده ندارند ، « معتاد » دارند !

خوانندگان رمان را می توان به اقیانوسی مانند کرد که امواج زاینده و متغیر دارد ، اما خوانندگان شعر را به آبگیری را کد باید تشبیه کرد . خوانندگان شعر هوشیارند . اما همیشه ثابت و تغییر ناپذیرند . ده هزار دانشجو و دانش فهم « کارد احترام » شاعران واقعی ما را تشکیل می دهند . تازه شهرت خاص یکی ، از شماره خوانندگان دیگری می کاهد .

بدیهی است سخن از بزرگترین شاعران ما چون « پرس » ، « میشو » ، « امانوئل » ، « شار » و امثال آنان در میان است و کرته شماره خوانندگان دیگران به ندرت از سبب تن می گذرد .

شعر دوستان ما از رموز سخن آگاهند و تازه‌ترین تجربه‌های هنری امروز را می‌شناسند ، اما برای کرد آمدن به منظور تأسیس يك مجمع ادبی مناسب‌ترند تا برای تشکیل دادن گروه خوانندگان ؛ در میان آنان ، آن ابوه « مردم عادی » را که خواننده شعر و بکتور هوگو بودند نمی‌توان یافت .

از « هومر » تا « هوگو » رابطه میان شاعر و غیر شاعر قطع نشده بود ، هنگامی که دیوان نازمای از « لامارتین » انتشار می‌یافت ، کتابفروشی‌ها از ابوه خریداران پرمی‌شد .

امروز روز کار دیگر کون شده است ، وضع سیاسی چند شاعر ، بیان‌کننده حال تمام آنان نیست ، با این همه « دلتنگی » اثر مشهور « آراگون » ، که آئینه روزهای تیره کشور ما و نشان دهنده فجایع جنگ بود ، با آن بیان پر شکوه و عالی و بدرغم توافق مسلم با محیط آن روز ، بیش از سی هزار خواننده نیافت .

بسیاری از شاعران می‌پندارند که مردم تغییر کرده‌اند . می‌گویند :
چه شده است ؟

« . . . ذوق هنری را در مردم کشته‌اند . رادبو و تلو بزون آلت‌های کشده‌ای هستند که خون قریحه‌ها و ذوق‌های هنری را به گردن دارند . وانگهی در همان دوران افتخار نیز « بودلر » خوانندگان را به اسم می‌شناخت و زندگیش که بی‌شک وقف شعر شده بود به دشواری می‌گذشت . آیا چنین دورانی را می‌توان « دوران شعر » نامید ؟ لامارتین در پیری نیز مجبور به کار کردن بود تا چند میلیون بدهی محصول فعالیت‌های سیاسی جوانیش را بپردازد . در این عصر توده‌های ابوه خواننده چه می‌کردند ؟

اکنون شما از ما واران « بودلر » (ونه هوگو) چشم دارید که با ابوه جمعیت روبرو شویم ؟

آثار ما را پس از مرگ خواهند خواند ، چهره امروز در آئینه فردا خوش خواهد بود . همچنانکه کلیات « ورن » ، اکنون در ۷۹ هزار نسخه به چاپ می‌رسد . واسطه آشنائی شاعر با مردم همیشه نوادگان او بوده اند . . . »

بی‌آنکه به بی‌علاقگی کامل مردم نسبت به شعر معتقد شویم باید اعتراف کنیم تلاشها و کاوشهای بی‌دری شاعران در قرن اخیر آنان را به راههای نا آشنا و نا مانوس کشانیده است . اندیشه « کشف و شهود » که به وسیله « رمبو » در شعر نفوذ یافت نه تنها شعر غنائی را واژگون ساخت بلکه ترکیب کلام را نیز بهم ریخت ، بالهای منطق هنری را چید ، و پای استدلال را چوبین ساخت و « هذیان » را به حد کمال رسانید .

سمبولیسم ، با اینکه نیت تخریب نداشت ، در کشیدن غباری از انحطاط بر شعر

کم اثر نبود . سپس به رهبری ذوقهای مختلف « لور آمون » ، « آپولینر » و « فروید » نوبت به سوررئالیسم رسید .

این نهضت از پیشامدهای بزرگ هنری دوران ما ست ، کمتر اثری است که در مدت سی سال فرمانروائی سوررئالیسم بدان مدیون نباشد . تأثیر آن را حتی در تصنیفها و آکهیها هم می توان دید . اما این مکتب نیز مرحله ای گذرا بود ، بهر جا سر کشید و از همه جا گذشت .

شعر آزاد (به وسیله الوار - آراگون - دنوس Desnos) از خاکستر آن زائیده شد . به هنگام گذشتن شعر از این مرحله ها و تجربه ها بود که مردم چیزهای دیگری کشف کرده بودند : رادیو ، داستانهای عاشقانه روزنامه ها و غیره . . .

شعر مقاومت در برابر محیط بود و شعله هیجانی که پاسخ گوی شعر ملی به شمار می رفت با انفجار جنک به خاموشی گرائید ، آیا باید بدین نتیجه رسید که احتیاج به شعر هم چون خاطره اجداد بزرگوارمان در غبار فراموشی کم شده است ؟ پاسخ هر چه باشد چشمه شعر سرودن نخشکیده است : سالانه ششصد دیوان شعر و منظومه و ده ها مجله هنری انتشار می یابد ، صفحه ها به جای موسیقی از شعر پر می شود . قسمتی از برنامه رادیوها به شعر اختصاص دارد . با اینهمه مردم با شعر سرآشتی ندارند .

اکنون باید دید چه ایرادی به کار شاعران دارند . این ایرادها مختلف و گاهی متضاد است . اعتراض نخست پیچیدگی و غبار آلودگی شعر است . اعتراض دوم فقدان فروتنی است . سپس نوبت ایراد به موضوع شعر می رسد که به نظر برخی با هوای زمان ما سازگار نیست . در این میان تنی چند از دانشمندان نیز از نظر گاههای مختلف به شاعران اعتراض می کنند ، برخی نیز از بدبینی مفرطی که بر شعر معاصر سایه افکننده است انتقاد می کنند .

« لوئی لهرنس رنگه » فیزیک دان شهیر می نویسد :

« شاعران با حساسیت فوق العاده و قدرت بیان گاهی به بیراهه می روند . به نیازمندی های دوران ما التفاتی ندارند و جهان را از دریچه ای تنگ می نگرند . . . » این دانشمندان از شاعرانی که به نیازهای دوران اتم بی التفاتند دعوت می کند به کارخانه های فلزکاری سری بزنند و منبع الهام تازه ای بجویند .

در برابر این نظر ، « ژان دوستان » می نویسد :

« در دوران حکومت ماشین و فرمانروائی « خودکاری » رسالت شعر جانبداری از آن جنبه نهانی و راز آمیز روان بشری است که شاید ارزش انسان وابسته بدانست . شعر

باید پناه گاه شخصیت ، یگانگی و جوهر زندگی کرد . آنچه خود به خود و بی واسطه از روح می تراود ، و برایش جانشینی نیست باید در شعر تجلی یابد . هر قدر دنیا از معنی خالی تر شود نیاز به شعر واقعی محسوس تر می گردد .

در کشاکش این ستایش ها و بد گوئی ها شعر از پیش رفتن نمی ماند و در جستجوی رازی لمس ناشدنی است .

درست نیست که مسئولیت همه بحران ها را به دوش شاعران بگذاریم . وظیفه شاعر پیش از هر چیز جاودان ساختن معنوی است که از نخستین روز فرمانروائی بشر در او وجود داشته است .

رابطه های نزدیک ، آثار بزرگ هنری را از وراء قرن ها بهم می پیوندد . برج عاج هرگز جز در خیال منتقدان وجود نداشته است ، اما شاعران جهان تا کنون موفق به صعود بر بلندترین برجاها شده اند و منظره بشری را ندیده اند .

ادعای مبهم بودن شعر بیشتر متضمن این واقعیت تلخ است که همه مردم برای درک مطالب جدی کوششی نشان نمی دهند ، زیرا شعر هیچگاه با تنبلی دل و روان سازگار نبوده است . شعر را تنها با چشم نمی توان « خواند » باید اندیشه را به توجه وادار کرد . با این همه آیا روزگار ما کمتر از دوران های دیگر پای بند یک سیر معنوی و مطالب جدی است ؟

اگر چنین باشد ، بدا به روزگار ما .

ترجمه مصطفی رحیمی

ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی